

«نیم‌نگاهی بر احوال و آثار جمال‌السالکین میرزاعلی آقا قاضی طباطبائی»

دکتر محمدباقر محسنی^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

شریفه ولی‌نژاد

کارشناس ارشد ادبیات فارسی و دبیر آموزش و پرورش خوی

چکیده مقاله:

عارف نامی و علامه بی‌نظیر سید علی قاضی طباطبائی در ذی‌الحجه ۱۲۸۵ قمری در تبریز دیده به جهان گشودند. از دوران کودکی نبوغ و ذکاوت ایشان زبانزد عام و خاص بودند، علامه تحصیلات اولیه را در محضر پدر بزرگوارش سید حسین قاضی و استادانی چون حاج میرزا موسی تبریزی و میرزا محمد علی قراجه‌داغی به پایان رسانید ولی روح ایشان آرام نگرفتند، به ناچار برای فراگیری عرفان نظری و عملی روی آوردند و از محضر اساتیدی چون ملا محمد کاظم خراسانی، فاضل شریبانی، سید ابوالحسن اصفهانی کسب فیض نمودند. مرحوم قاضی در کسب مقامات عرفانی به مقاماتی والا دست یافتند تا جایی که از ایشان کراماتی نیز نقل کرده‌اند، مقام کشف و شهود ایشان زبانزد شاگردانشان بوده است. در هنر شعر، بویژه شعر عربی، از جایگاه والایی برخوردار بوده‌اند و گاهی «مسکین» تخلص می‌نمودند.

کوشش‌های خستگی‌ناپذیر ایشان در کسب کمال و دانش و طی منازل سیر و سلوک سبب شد شاگردان جاوید نامی چون: علامه سید محمد حسین طباطبائی، شیخ محمد تقی آملی، سید هاشم حداد را به جامعه بشریت تحویل نمایند. آثاری چون تفسیر قسمتی از قرآن مجید، و

1- dr_mohseni@yahoo.com

تالیفاتی در فقه و اصول از خود به یادگار گذاشتند و بعد از ۸۱ سال عمر با برکت و مجاهدت با نفس در حالی که این بیت ورد زبانشان بودند:

گفت من مستسقی ام آبم کشد گرچه می‌دانم که هم آبم گُشد

به مرض استسقا جان به جان آفرین تسلیم کردند.

کلید واژه‌ها:

علامه قاضی، عارف، اجتهاد، بصیرت باطنی، فقر، اوج توکل.

پیشگفتار

عارف نامی آیت الله سید علی قاضی طباطبائی، فقیهی عالی مقام و صاحب مکاشفات و کرامات بوده است که با سیر و سلوک خود به قله‌های رفیع عرفان دست یافته و مصباح هدایتی برای ارشاد طالبان حق و حقیقت شده بود.

علامه قاضی طباطبائی از عرفای نامدار دوره قاجاریه بود که به سال ۱۲۸۵ هـ.ق در خطه زرخیز تبریز که پیوسته از مراکز عالم پرور و عارف خیز می‌باشد چشم به عالم هستی گشود. مولفین گلشن ابرار در مورد تولدش این چنین نوشته‌اند «ذی حجه سال ۱۲۸۵ خانه آیت الله سید حسین قاضی طباطبائی - که همیشه پناهگاه مردم این سرزمین و عاشقان اهل بیت بود - حال و هوای دیگری داشت پدر مشغول راز و نیاز بوده و در انتظار میلاد . در روز سیزدهم ذی حجه با تولد نوزاد، دیدگان منتظران روشنایی یافت؛ نوزاد در بغل پدرش آوای ملکوتی اذان و اقامه را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد. سید حسین به شکرانه این شکوفایی، نام زیبای «علی» را بر کودکش گذاشت تا همواره در مسیر قرآن و عترت رشد و تعالی یابد»^۱.

تحصیلات قاضی

تحصیلات مقدماتی در مکتب خانه و آموزش قرآن و علوم و معارف را پیش پدر بزرگوارشان سپری کرده و پس از گذارندن مراحل اولیه جهت سیراب کردن روح تشنه خود وارد حوزه علمیه تبریز می‌شود و از محضر اساتیدی بزرگوار چون حاج میرزا موسی تبریزی نویسنده توانای حاشیه الرسائل شیخ انصاری، میرزا محمد علی قراجه داغی صاحب شرح لمعه، میرزا محمد تقی تبریزی معروف به حجت الاسلام متخلص به نیر که مرحوم قاضی ادبیات عرب و فارسی را پیش این شاعر نامدار یادگرفتند.

۱- گلشن ابرار، ص ۳۸۲.

«روح سید علی که از دانش حوزه علمیه تبریز سیراب نشده بود به جانب حوزه کهن نجف اشرف تمایل پیدا می‌کند؛ ابتدا پدر را از این تصمیم آگاه می‌سازد، پدر از احساس عطش و شوق نو نهالش در راه تحصیل و تهذیب، شادمان گشته و وی را با گروهی از اهالی تبریز روانه نجف اشرف می‌سازد. زمانی که قاضی به شهر نجف می‌رسد به حرم علوی مشرف شده و از آن حضرت برای رشد و شکوفایی کمک می‌خواهد و خود را به آن امام همام می‌سپارد تا راهی را که رضایت خداوند در آن است، به وی نشان دهد و همیشه در تمام مراحل زندگی همراهی‌اش نماید. این درخواست قاضی مورد قبول امیرالمومنین (ع) واقع شده و آن حضرت، راه سعادت و خوشبختی را به وی نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که از اساتید بزرگوار استفاده نموده و صاحب کرامات و فضایل عرفانی می‌شود.

قاضی در مورد استاد و تاثیر آن در تعالی و رشد شاگرد می‌گوید:

«اگر کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد برای پیدا کردن استاد این راه، نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذراند تا آن استاد را پیدا کند، ارزش دارد و کسی که به استاد کامل رسید نصف راه را طی کرده است.»^۱

اساتید قاضی

ایشان در مسیر کمال در نجف اشرف از محضر اساتید مبرز و زبده‌ای بهره‌مند شدند. از جمله: محمد کاظم خراسانی نویسنده کفایه الاصول، میرزا فتح الله شریعت اصفهانی، میرزا حسین تهرانی شیخ محمد حسن ممقانی، سید محمد کاظم یزدی صاحب کتاب فقهی عروه الوثقی، فاضل شریبانی و در اخلاق و عرفان از شاگردان سید احمد کربلایی محسوب می‌شود. همچنین در یادنامه عالم ربانی علامه سید محمد حسین طباطبایی آمده است:

«او علاوه بر اساتید مذکور از محضر شیخ محمد بهار از شاگردان ملا حسینقلی همدانی (متوفای ۱۳۲۵ هـ.ق) در بهار همدان نیز استفاده کرده است او در فقه و اصول، حدیث و تفسیر متخصص و ماهر شد و از رجال اخلاق و عرفان به شمار می‌آمد، در بین اهل علم به این ویژگی معروف بود، در این مورد تدریس داشت و ملازمان و مریدانی داشت»^۲

۱- گلشن ابرار، ص ۳۸۲-۳۸۳.

۲- مهر تابان، ص ۹۷.

شاگردان مرحوم قاضی

سید علی آقا قاضی سرشار از اسرار الهی بودند لذا در تربیت شاگردان تلاش و همت خاصی داشتند. روزها در منزلشان، شاگردان را به حضور می‌پذیرفتند و به نصیحت و ارشاد آنان می‌پرداختند. جمع کثیری از بزرگان به یمن تربیت او، در مسیر حقیقت گام نهاده و صاحب معرفت و کمال شده و در دایره معنویت قدم نهاده و محرمان حریم قرب گشته‌اند. از جمله شاگردان وی به نقل از کتاب گلشن ابرار عبارتند از آیات بزرگوار:

۱- شیخ محمد تقی آملی؛ وی یکی از علمای بزرگ حوزه علمیه تهران بودند و خود می‌گویند که: «علوم ظاهری مرا غنی نکرد و عاقبت گمشده خود را در وجود سید علی قاضی طباطبایی یافتم.»

و آیت الله قاضی در خصوص وی می‌فرمود: «ایشان از جمله کسانی هستند که شرف دیدار با امام زمان را داشته است.»

۲- علامه سید محمد حسین طباطبایی؛ ایشان در نجف اشرف بیش از همه، تحت تاثیر آیت الله قاضی قرار گرفته و سال‌ها از محضر ایشان استفاده نمود. از این رو می‌فرمود: «ما هر چه داریم، از مرحوم قاضی داریم. چه آنچه که در حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم و چه طریقی که خودمان داریم، از مرحوم قاضی گرفته‌ایم»^۱

علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی در این مورد می‌نویسد: «علامه طباطبایی، معارف الهیه و اخلاق و فقه الحدیث را نزد عارف عالی قدر و کم نظیر و یا بی‌نظیر مرحوم آیت الحق حاج میرزا علی قاضی قدس الله تربته الزکیه آموخته‌اند و در سیر و سلوک و مجاهدات نفسانیه و ریاضات شرعیه تحت نظر و تعلیم آن استاد کامل بوده‌اند. مرحوم قاضی از بنی‌عمام ایشان بوده‌اند و در نجف اشرف به تربیت شاگردان الهی و وارستگان و شوریدگان جمال الهی و مشتاقان لقا و زیارت حضرت احدیت مشغول و در آن خطه، عالم وحید و یگانه در این فن بوده‌اند، به طوری که ایشان نام استاد را فقط بر او می‌بردند و هر وقت استاد به طور اطلاق می‌گفتند مراد مرحوم قاضی است؛ و گویا در مقابل مرحوم قاضی، تمام اساتید دیگر با وجود آن مقام و عظمت علمی کوچک جلوه می‌کردند.

لیکن در مجالس عمومی اگر مثلاً سخن از اساتید ایشان به میان می‌آمد از فرط احترام نام

۱- گلشن ابرار، ص ۳۸۴.

قاضی را نمی‌بردند و او را هم ردیف سایر اساتید نمی‌شمردند، همچنان که در مقاله مختصر و کوتاهی که به قلم آن بزرگوار درباره زندگی ایشان آمده و در مقدمه مجموعه مقالات و رسائل ایشان به نام بررسی‌های اسلامی منتشر شده است نامی از مرحوم قاضی در ردیف اساتید به چشم نمی‌خورد»^۱

۳- سید محمد حسن الهی طباطبایی؛ وی برادر کوچک علامه طباطبایی است که عرفان و فلسفه را از محضر قاضی و سید حسین بادکوبه‌ای فراگرفت.

۴- محمد تقی بهجت، معظم له از مراجع تقلید زمان حاضر می‌باشند که پس از ورود به نجف اشرف به خاطر اهتمام به تهذیب نفس، به محضر عارف عابد سید علی قاضی راه یافته و از شاگردان مورد توجه ایشان می‌گردند.

۵- سید یوسف حکیم؛ وی پسر بزرگ آیت الله العظمی حکیم می‌باشند که در مراحل سیر و سلوک، شاگرد قاضی است. بعد از رحلت آیت الله العظمی حکیم، مردم به وی رو آوردند ولی با وجود آیت الله العظمی خوئی و شدت زهد مرجعیت تشیع را نپذیرفتند.

۶- آیت الله سید ابوالقاسم خوئی؛ وی نیز از مراجع بزرگ تقلید بودند که تالیفات فراوانی مثل «معجم رجال الحدیث» و «البيان فی تفسیر القرآن»، «مصباح الفقاهه»، «نفحات الاعجاز»، «رساله در خلافت»، «رساله در لباس مشکوک، المسائل المنتخبه» (این رساله به زبان‌های عربی، فارسی، انگلیسی، اردو، فرانسوی، ترکی و اندونزیایی منتشر گردیده است) تعلیقه بر عروة الوثقی، تعلیقه بر المسائل الفقهیّه و ده‌ها اثر ارزنده دیگر از خود به یادگار نهاد.^۲

۷- شیخ عباس قوچانی؛ وی وصی مرحوم قاضی بود و از محضر ایشان بهره‌های فراوانی برد. از خصوصیاتش این بود که تا آخر عمر می‌گفت: «من هیچ نیستم» و هیچ ادعایی نداشت. همچنین بزرگان زیادی از محضر مرحوم قاضی بهره‌های فراوان جسته‌اند از جمله: شهید محراب آیت الله دستغیب، شیخ حسنعلی نجابت شیرازی، سید محمد هادی میلانی، محمد رضا مظفر، سید عبد العلی سبزواری، میرزا علی غروی علیاری، سید شهاب الدین مرعشی نجفی، سید حسن مسقطی، حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، شیخ عبد الحسین حجت انصاری، شیخ محمد ابراهیم زابلی، شیخ علی اکبر مرنودی، سید هاشم حداد، و سید عبد الکریم کشمیری و غیره ...

۱- مهر تابان، ص ۱۴.

۲- یادنامه آیت الله العظمی خوئی، ص ۸۳

جامعیت علمی و اجتهاد

کوشش‌های خستگی‌ناپذیر قاضی در راه کسب کمال و دانش، به ثمر نشست و در سن ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد. ویژگی‌هایی که در قاضی (مثل پشتکار و جدیت در بحث، انس با بزرگان، مراقبت‌های خانواده، تهذیب نفس و ارتباط با خدای متعال) وجود داشت، از وی عالمی عارف و مجتهدی توانمند ساخت.

«این عارف والا مقام در لغت عرب مهارت داشت و چهل هزار لغت را از حفظ داشت و اشعار عربی را چنان با شیوایی و لطافت خاصی می‌سرود که اعراب تشخیص نمی‌دادند سراینده آن غیر عرب است.

روزی در بین مذاکرات، مرحوم حاج شیخ عبدالله مامقانی به ایشان گفته بود: من آنقدر در لغت و شعر عرب تسلط دارم که اگر شخص غیر عرب، شعری عربی بسراید می‌فهمم که سراینده آن عجم است گرچه آن شعر در نهایت فصاحت و بلاغت باشد. آیت‌الله قاضی یکی از قصاید عربی را که توسط شاعری عرب گفته شده بود، خواند و در لابلای آن قصیده چند بیت شعر را که بالبداهه سروده بود به آن اضافه کرد و سپس به مرحوم مامقانی گفت: کدام یک از ابیات را شاعر غیر عرب سروده است؟ ایشان قادر به تشخیص نبود!

مرحوم قاضی در تفسیر قرآن کریم و معانی آن ید طولانی داشت و علامه طباطبایی به شاگردان خود گفته بود: این سبک تفسیر آیه به آیه را استادمان قاضی به ما تعلیم دادند و ما در تفسیر از روش ایشان پیروی می‌کنیم، در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام ذهن بسیار باز و روشی خاص داشتند و ما طریقه استنباط احادیث را از این عارف عالیقدر آموخته ایم.»^۱

سیره عرفانی و معنوی مرحوم قاضی

نوشتن و بیان شخصیت عرفانی و الهی افرادی چون مرحوم قاضی که بی شک یکی از اولیای خاص الهی می‌باشند بسیار دشوار می‌باشد. روش عرفانی او بر تزهّد منفی و دنیا‌گریزی نیست. او جامعیتی می‌طلبید که آدمی هم در جمع زندگی کند و هم خلوت خوش‌خویش را داشته باشد. و هنر این است که انسان بتواند همه چیز را با هم جمع کند و دیندار باشد.

سیره و مکتب عرفانی مرحوم قاضی بر ترکیه نفس و از بین بردن اغراض نفسانی مبتنی

۱- جرعه‌های جانبخش، ص ۶۰.

بوده است و نظرش پیوسته بر این بود که اعراض از اغراض، کوتاه‌ترین راه و مؤثرترین شیوه عملی در سلوک راه خداست، وی معتقد بود که شیوه قرآنی «احراق» تنها راه میانبر نجات سالک است و حربۀ ذکر بهترین راه نفی خواطر می‌باشد، و سالک باید همیشه به تبع ذکر ذهنش را از خواطر خالی کند. در رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم درباره شیوه عرفانی ایشان آمده است:

«نقل است که مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: که بهترین راه و سریع‌ترین راه برای از بین بردن اغراض و نیت‌های نفسانی که در سلوک راه خدا مؤثر باشد و حکم میانبری که یک باره سالک را نجات دهد و از هر داعیه و انگیزه غیر الهی و بالاخره از صفت بیرون آورد "احراق" است و آن طریقه را قرآن مجید آموخته است، مثلاً کسی که به او مصیبتی وارد آید از موت اهل و فرزند یا غیر آنها، به طرق مختلفی می‌تواند خود را تسکین دهد مانند آن‌که این اهل و فرزند ممکن بود در آتیه برای من ضرر داشته باشند یا در انجام خواسته‌های خود مرا خسته کنند یا آن‌که دیگران نیز مانند من زن و فرزند خود را داده‌اند و می‌دهند... سالک باید با حربۀ "ذکر" نفی خاطر کند، یعنی برای آن‌که خاطری در ذهنش خطور کند، متذکر به ذکر خدا و توجه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود، و بنابراین نفی خواطر خود به خود به تبع "ذکر" ذهنش را از خواطر خالی کند»^۱.

به همین جهت به گوشه‌هایی از سیره ایشان و دیدگاه بزرگانی چند در این مورد اشاره می‌شود: «در رسالۀ لب لباب در مورد رویه عرفانی این عارف والاشان می‌نویسد: «رویه مرحوم استاد قاضی طبق همان رویه استاد بزرگش مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی می‌باشد که عبارت از راه معرفت نفس صورت می‌پذیرد. او برای وصول به معرفت نفس، نفی خواطر را دستور می‌دهد. بدین طریق که سالک برای نفی خواطر و اندوخته‌های ذهنی، باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر در هر شبانه روز معین و در آن وقت توجه به نفس خود نماید. در اثر این توجه رفته رفته تقویت پیدا نموده و خواطر از او نفی خواهد شد و به تدریج معرفت نفس برای او حاصل شده و به سر منزل مقصود خواهد رسید و بالاخره سلطان معرفت برای آنان طلوع می‌نماید و شیوه آن دو راه است: ۱- تلاوت قرآن مجید و التفات به معانی آن.

۱- اسوه عارفان، ص ۱۰۱.

۲- توسل به حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) برای رفع حجاب و برداشته شدن موانع نسبت به سالکین راه^۱ سید محمد حسن قاضی نقل می‌کند: روش آقای قاضی برخلاف استادشان، ملا حسینقلی همدانی بود. ایشان انسانی بسیار بزرگ و وارسته و عارفی بی بدیل بودند، و روششان بر ترک دنیا و دل‌کندن از آن بود، ولی آقای قاضی اینطور نبودند و می‌فرمودند: «دنیایتان را داشته باشید، همسر، فرزندان و تنعمات مادی خدادادی را داشته باشید و در همین زندگی طبیعی و عادی، سیر و حرکت به سمت خدا و معنویت هم باشد.»

و از این رو ظاهر ایشان بسیار مرتب و تمیز بود. موها و دست‌هایشان را حنا می‌زدند و به تمیزی کفش خیلی اهمیت می‌دادند و عطر و بوی خوش استعمال می‌کردند و می‌فرمودند: «این بدن آستر ماست و باید به آن رسیدگی کرد.»

«مرحوم آیت الله قاضی شاگردان خود را بر طبق موازین شرعی با رعایت آداب باطنیه اعمال و حضور قلب در نماز و اخلاص در افعال به طریق خاصی دستورات اخلاقی و عرفانی می‌دادند و قلوب آنان را مهبیای پذیرش الهامات عالم غیب می‌نمودند.

خودشان در مسجد کوفه و سهله حجره داشتند و برخی شبها به تنهایی در آن حجرات بیتوته می‌کردند، شاگردان را نیز توصیه می‌نمودند بعضی شبها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله اقامت گزینند و دستور داده بودند چنانچه در حال اقامه نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و نیایش برای شما اتفاقی روی داد و صورت زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید اعتنایی نکرده و به اعمال خویش ادامه دهید!»^۳

این کوه عظیم توحید طی سه دوره، اخلاق و عرفان اسلامی را با کلام نافذ و عمل صالح خویش تدریس فرمود و در هر دوره شاگردانی پرورش داد که هر کدام از بزرگ مردان وادی علم و عرفان‌اند. او از مفسران نامدار شیعه است که روش تفسیر قرآن به قرآن داشته است در کتاب مفاخر آذربایجان صفحه ۹۰۶ چنین آمده: «عارف واصل و زاهد بی بدیل، حضرت آیت الله سید علی قاضی تبریزی، تفسیری ترتیب داد و چون به سوره انعام، آیه‌ی "قل الله ثم ذرهم" (بگو خدا و رهایشان کن) رسید، تفسیر را رها کرد.»

۱- مفاخر آذربایجان، جلد ۲، ص ۹۱۰.

۲- به نقل از اینترنت، سایت زندگی‌نامه آیت الله قاضی.

۳- مهر تابان، ص ۱۹.

در احوالات ایشان نقل است که تا چهل سالگی نشانی از فتح باب نمی‌دید و در طلب آن گوهر مقصود، چنان خود را به ضوابط و آداب شرع و رعایت مستحبات و مکروهات ملزم ساخته بود که به حسب عادت بشری هیچ مستحبی از او فوت نمی‌شد. تا جایی که بعضی معاندان می‌گفتند: «قاضی که این قدر خود را مقید به آداب شرع کرده، شخص ریایی و خود نماست!» خود ایشان می‌فرمود: «چون بیست سال تمام چشم را کنترل کرده بودم چشم ترس برای من آمده بود، چنان که هر وقت می‌خواست نا محرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم‌هایم بسته می‌شد.» تا اینکه یک بار که به حرم حضرت ابوالفضل (ع) می‌رفت در راه سیدی دیوانه به او گفت: «سید علی! امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل (ع) است!» و همان شب در حرم مطهر هنگام نماز مغرب، درها به رویش باز شد سال‌ها در پرده مستوری بود و کسی او را نمی‌شناخت، تا اینکه یکی از کاسب‌های نجف وقتی از مشهد به نجف اشرف مراجعت کرد به رفقای خود گفت: «گذرنامه من در مشهد دچار مشکل شده بود و کارم در شهربانی درست نمی‌شد آقای قاضی را در حرم دیدم و به ایشان متوسل شدم، به من گفت " فردا برو شهربانی و گذرنامه‌ات را بگیر!" فردای آن روز کار من اصلاح شد و برگشتم.» اما دوستان آن مرد، انکار کرده، گفتند که قاضی در نجف بوده و مسافرت نکرده است. آن مرد نزد مرحوم قاضی آمده و ماجرا را تعریف کرد. اما آقای قاضی هم قضیه را انکار کرد و فرمود: «همه مردم نجف می‌دانند که من مسافرت نکرده‌ام!» فضلالی آن عصر همچون شیخ علی محمد بروجردی، شیخ محمد تقی آملی و ... که جریان را شنیدند نزد مرحوم قاضی آمده و با اصرار از ایشان خواستند که یک جلسه اخلاقی ترتیب دهد. ادب وی نهی شاگردان از کرامات بود. آنچه او بدان توجه داشت، عبودیت محض بود و دیگران را نیز به آن دعوت می‌کرد. جو نامناسب حوزه آن روز نجف، عرفان و سلوک عرفانی را بر نمی‌تابید و به همین سبب ایشان به صوفی‌گری متهم بود. یکی از بزرگان هم عصر آیت الله قاضی در مواجهه با ایشان جواب سلام آن مرحوم را نمی‌داد، ولی ایشان به شاگردانش توصیه می‌کرد: «بروید پشت سر او نماز بخوانید، نمازهای خوبی دارد!» کرامت او روح دریایی‌اش بود که همه کینه توزی‌ها، مخالفت‌ها و سعایت‌ها را در خود محو می‌کرد. لطیف بود، چنان که نه ذره‌ای کدورت از مخالفان به دل می‌گرفت و نه به نشستن گرد کدورت بر دل دیگران رضا می‌داد. یک بار که برای زیارت به حرم امیرالمؤمنین (ع) رفته بود، بر خلاف معمول، بلافاصله و بدون خواندن زیارت نامه از حرم خارج شد. وقتی فرزندش علت را پرسید در پاسخ فرمود: «در

حرم کسی را دیدم که می‌دانم نسبت به من بغض و کینه‌ای در دل دارد، ترسیدم مرا ببیند و دوباره این بغض در دلش زنده شود و اعمالش از بین برود!» آیت‌الله سید علی قاضی می‌فرمود: «من هرچه دارم از قرآن و سید الشهداء (ع) دارم.» در مجلس روضه سید الشهداء بدون توجه به آنان که بر او خورده می‌گرفتند، کفش میهمانان را جفت کرده تمیز می‌کرد. آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی می‌فرمود: «من هر وقت می‌رفتم مجلس آقای قاضی، کفش‌هایم را می‌گذاشتم زیر بغلم که مبادا آقای قاضی آنها را جفت کرده یا تمیز کند.»^۱

«علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام الشیعه در شرح وی گفته است: قاضی مذکور از اعجوبه‌های روزگار بود و در تقوا و پرهیزگاری و ورع نامدار و بین من و ایشان گفتگوهای انجام یافته و در سیرتش انسانی کریم و شریف را که در طریق خود استوار بود مشاهده کردم او و پدرش هر کدام صاحب تفسیری هستند و بیت ایشان از قدیم فاضل‌پرور بوده است.

مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود ولی مقید بود که در منزل خود درس بگوید و دوره‌هایی از فقه را تدریس کرده است، نماز جماعت را نیز همراه شاگردان در خانه اقامه می‌نموده‌اند که نمازی با طمأنینه بود و نسبتاً طول می‌کشید.

در دهه اول و دوم ماه رمضان مجالس تعلیم و انس در شب‌ها داشت، حدود چهار ساعت از شب گذشته شاگردان به محضرشان رفته و قریب دو ساعت از پرتو اندیشه‌های عرفانی و معرفتی او بهره می‌گرفتند، در دهه سوم مجلس مزبور تعطیل بود و آیت‌الله قاضی از نظر شاگردان غایب می‌گردید و هر چه به دنبالش می‌گشتند اثری از ایشان نبود.»^۲

علامه طباطبایی در این مورد می‌گوید:

«معمولاً ایشان در حال عادی یک ده بیست روزی در دسترس بودند، و رفقا می‌آمدند و می‌رفتند و مذاکراتی داشتند، و صحبت‌هایی می‌شد و آن وقت یکبارہ ایشان ناپدید می‌شدند و چند روزی اصلاً خبری نبود؛ نه در خانه، نه در مدرسه، نه مسجد، نه کوفه، و نه در سهله از ایشان خبری نبود.

رفقا در این روزها به هر جا که احتمال می‌دادند، سر می‌زدند ولی پیدا نمی‌کردند. چند روز

۱- به نقل از اینترنت، سایت سید ذاکر.

۲- جرعه‌های جانبخش، ص ۵۹.

بعد، دوباره پیدا می‌شد، و درس و جلسه‌های خصوصی را در منزل و مدرسه دائر می‌کردند و همین جور حالات غریب و عجیب داشتند.^۱

در این روزها استاد به تهذیب نفس و خود سازی می‌پرداختند و به جایی رسیده بودند که واقعاً می‌شود گفت خلیفه الله شده بودند و کارهای خلیفه اللهی انجام می‌دادند. علامه طهرانی در این رابطه می‌گوید: «چندین نفر از رفقا و دوستان نجفی ما، از یکی از بزرگان و مدرسین نجف اشرف نقل می‌کردند که می‌گفت: من درباره استاد میرزا علی آقا طباطبایی و مطالبی که از ایشان شنیده بودم و احوالاتی که به گوشم رسیده بود، در شک بودم.

با خود می‌گفتم: آیا این مطالب که نقل شده، درست است یا نه؟ تا این که روزی برای نماز به مسجد کوفه می‌رفتم - و مرحوم قاضی زیاد به مسجد کوفه و سهله علاقه‌مند بودند - در بیرون مسجد با ایشان برخورد کردم؛ با هم مقداری صحبت کردیم و در طرف قبله مسجد برای رفع خستگی نشستیم. گرم صحبت بودیم که در این زمان مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزیده، به موازات دیوار مسجد حرکت کرد. در آن نواحی مار بسیار است و غالباً به مردم آسیبی نمی‌رساند. همین که مار به مقابل ما رسید و من وحشت کردم، استاد اشاره‌ای به مار کرد و فرمود: «مُتِ بِإِذْنِ اللَّهِ، به اذن خدا بمیر» مار فوراً در جای خود خشک شد.

قاضی بدون این که اعتنایی کند، شروع به دنباله صحبت کرد، سپس به مسجد رفتیم و من در مسجد وسوسه شدم که آیا این کار واقعی بود و مار مرد یا این که چشم بندی بود؟ اعمال را تمام کرده و بیرون آمدم و دیدم مار خشک شده و به روی زمین افتاده است؛ پا زدم، دیدم حرکتی ندارد.

شرمنده به مسجد باز گشته و چند رکعتی دیگر نماز خواندم، موقع بیرون آمدن از مسجد برای نجف، باز هم با یکدیگر برخورد کردیم، آن مرحوم لبخندی زد و فرمود: خوب آقا جان! امتحان هم کردی امتحان هم کردی.^۲

جناب آیت الله کاشانی می‌فرمودند: «قاضی را باید دید، با حرف نمی‌شود توصیف کرد. کسی که یک ساعت پای درس اخلاق ایشان بود، یک دنیا معارف پیدا می‌کرد»

۱- سیمای فرزندگان، ص ۷۷.

۲- معاد شناسی، ص ۲۳۱.

آیت الله سید محمد حسینی همدانی می فرماید: «مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی طباطبائی علاوه بر اینکه بسیار مرد جلیل، نورانی و زاهدی بود، از نظر مقام علمی هم بسیار برجسته بود. یک وقت در میان صحبت، ایشان می فرمودند که: «من هفت دوره درس خارج کتاب طهارت را دیده‌ام!».

ایشان در درس‌های اساتیدی مثل: مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی و آیت الله سید محمد اصفهانی و آقایان دیگر شرکت داشته‌اند. در عین حال که ایشان، بحر مواجی از علم، اخلاق و عرفان بودند، بسیار کم حرف می‌زدند و در سلام سبقت می‌جستند. از جمله خصوصیات آن مرحوم این بود که کمتر در مجامع حاضر می‌شدند و شاید مدت‌ها کسی ایشان را نمی‌دید. شب‌ها که مشغول تهجد بودند، روز هم یا مطالعه می‌فرمودند یا فکر می‌کردند. غالب ایام، ساعت دو بعد از ظهر که مردم از گرمای سوزان نجف به سرداب‌ها پناه می‌بردند، ایشان وضو می‌گرفتند و تشریف می‌بردند حرم، برای زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن گرمای سوزان که هیچ کس طاقت نداشت بیرون از سرداب باشد، ایشان حرم تشریف می‌بردند این وقت را انتخاب کرده بود تا کسی متوجه ایشان نشود. به این جهت بود که کسی ایشان را نه در حرم می‌دید و نه در جای دیگر. به نظر من ایشان در حالات معنوی و معرفت، مردی نابغه بود!»

نماز شب

مرحوم قاضی علاقه خاصی به نماز شب و تهجد شبانه داشتند و از این راه به مقامات والا رسیده بودند و انقدر مواظب اعمال و رفتار خویش بودند که حاضر نبودند عبادات و نمازشان برای دیگران و حتی خانواده و فرزندان‌شان ذره‌ای ایجاد مزاحمت نمایند. به همین جهت، در مدرسه قوام حجره‌ای برای این کار گرفته بودند. آیت الله سید محمد حسینی همدانی در این مورد می‌گوید:

«در سال ۱۳۴۷ قمری که من در مدرسه قوام نجف اشرف بودم، روزی سید علی آقا به مدرسه آمد و از متصدی آن حجره‌ای درخواست کرد؛ و وی نیز با کمال احترام پذیرفته و حجره‌ای کوچک در طبقه فوقانی در اختیارش گذاشت؛ بعد معلوم شد که قاضی حجره را به عنوان مکان خلوتی برای تهجد و عبادت می‌خواستند. چون تصور می‌کردند تهجد ایشان شب هنگام در خانه، باعث مزاحمت بچه‌ها می‌شد. به همین خاطر، شب‌ها حدود ساعت دوازده که

معمولاً طلبه‌ها برای آمادگی جهت درس‌های فردا به استراحت می‌پرداختند - شب زنده داری قاضی آغاز می‌شد.^۱

استاد قاضی علاوه بر این که خود اهل نماز شب و تهجد بودند، به شاگردان خود سفارش‌های اکیدی مبنی بر اقامه نماز شب داشتند. علامه طباطبایی در این مورد می‌گوید: «چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم به خاطر قرابت و خویشاوندی به محضر قاضی رفتم، روزی کنار در مدرسه‌ای ایستاده بودم که قاضی از آنجا عبور می‌کرد؛ چون به من رسید، دست خود را بر روی شانه من گذاشت و فرمود: «ای فرزند دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان.»^۲

عرفان نظری و علوم ظاهری

مرحوم قاضی به علوم ظاری و عرفان نظری التفات داشتند و برآن بوده‌اند که شریعت راه وصول به حقائق عرفانی و توحیدی است و عرفان نظری از جمله مواردی است که نمی‌گذارد سده شریعت شکسته شود. و شاید بدین بر وجود پیری دارای علوم ظاهریه از فقه و اصول و حکمت و عرفان نظری تأکید داشتند.

در کتاب اسوه عرفان از زبان آیه‌الله قوچانی وصی مرحوم قاضی نقل شده است: «وصایت ظاهری دارد و باطنی، اما وصی ظاهر آن کس است که استاد در ملاء عام او را وصی خود قرار می‌دهد، و می‌نویسد و امضاء می‌نماید و معرفی می‌کند، و به مذاق مرحوم قاضی که عالمی جامع و مجتهد و ذوالریاستین من العلوم الظاهریه والباطنیه، حتماً باید کسی باشد که دارای علوم ظاهریه از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و حکمت و عرفان نظری بوده باشد تا سده شریعت شکسته نشود و دو مجرا و ممشی در جریان نیفتد. و این اصلی بود که مرحوم قاضی بسیار بدان تکیه داشت و برای شریعت غراء خیلی حساب باز می‌کرد، خودش یک مرد متشرع به تمام معنی بود و معتقد بود که: شریعت است که راه وصول به حقائق عرفانی و توحیدی است، و به علم ظاهریه التفات داشت ...»^۳

۱- اسوه عارفان، ص ۴۱.

۲- مهر تابان، ص ۲۵.

۳- اسوه عارفان، ص ۱۰۷.

عرفان شیعی از دیدگاه مرحوم قاضی:

با نگاهی گذرا به احوال مرحوم قاضی به خوبی معلوم می‌شود که نه تنها خود آن بزرگوار یک عارف شیعی با اراده‌ای بوده‌است بلکه عقیده داشت که اکثر عرفای بزرگ یا شیعه بوده‌اند و تقیه کرده‌اند یا به آنچنان کمالی نرسیده‌اند که توفیق شیعه بودن داشته باشند، چراکه به نظر ایشان تنها راه وصول به توحید ولایت است. نویسنده کتاب روح مجرد در این باره می‌نویسد: «مرحوم قاضی قائل بودند که محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نگردد، و می‌فرمودند وصول به توحید فقط از ولایت است، ولایت و توحید یک حقیقت می‌باشند بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفا که اهل سنت بوده‌اند یا تقیه می‌کرده‌اند و در باطن شیعه بوده‌اند و یا به کمال نرسیده‌اند»^۱.

حتی معروف کرخی و ملای روم را هم عارفی رفیع‌مرتب می‌دانستند و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین (ع) می‌شمردند، در باره علل اختلاف و رد شیخیه از نظر علامه قاضی، مرحوم حضرت آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی وصی آن مرحوم می‌نویسد: «یک روز به حضرت آقا (استاد قاضی) عرض کردم: در عقیده شیخیه چه اشکالی است؟! آنها هم اهل عبادتند و اهل ولایتند؛ بخصوص نسبت به امامان (ع) مانند خود ما بسیار اظهار محبت و اخلاص می‌کنند و فقهبانان هم فقه شیعه است و کتب اخبار را معتبر می‌دانند و به روایت ما عمل می‌نمایند؛ خلاصه هرچه می‌خواهیم بگردیم و اشکالی در آنها از جهت اخلاق و عمل پیدا کنیم نمی‌یابیم! مرحوم قاضی فرمودند: فردا «شرح زیارت» شیخ احمد احسائی را بیاور! من فردا «شرح زیارت» او را خدمت آن مرحوم بردم. فرمودند: بخوان! من قریب یک ساعت از آن قرائت کردم. فرمودند: بس است! حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در چیست؟! اشکال آنها در عقیده‌شان می‌باشد، شیخ احسائی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند و این عین شرک است»^۲.

علامه بزرگوار سید علی آقا قاضی در یکی از نامه‌های خود به میرزا ابراهیم شریفی زابلی، حسب اهل طریقت را به حضرت رضا (ع) رسانده، ماجرای خرقه بخشیدن آن بزرگوار را به معروف کرخی به هشدار دادن ایشان تعبیر می‌نمایند: «و اگر در ارض اقدس قدری مانند کما

۱- روح مجرد، صص ۳۴۳ و ۳۴۷.

۲- همان.

هو المظنون؛ البتّه متوقّع است که به فیوض عظیمه برسید. تمام اهل طریقت یا اغلب آنها حسب خود را به حضرت رضا(ع) منتهی می‌سازند و حرفشان بر این است که در دولت هاشمییه که تقیّه کم شد و اوّل تنفّس شیعه بود، آن بزرگوار طریقت را که باطن شریعت است راهنما شد و علناً به مسلمین رسانید که راه همین است ظاهر (کذا)، ظاهر آن است و آن مخصوص وجود امیرالمؤمنین و اولاد کرام او بود - صلوات الله علیهم - و فلان و فلان خبر نداشتند، نا محرم بودند... و گویند که حضرت رضا(ع) خرقه را به معروف کرخی داد... مقصود آن که غافل مباش.»^۱

قاضی و اهل بیت (ع)

مرحوم قاضی علاقه خاصی به عید غدیر داشتند؛ به همین مناسبت در این روز به یاد ماندنی جهان اسلام، مراسم جشن و شادمانی بر پا می‌کردند و خطبهٔ پیامبر (ص) در عید غدیر برای حاضران می‌خواندند. استاد با این که خود در علوم متبحر و یگانه بودند اما گاهی مشکلاتی برایش پیش می‌آمدند که با محاسبات دنیوی قابل حل نبودند، در این گونه موارد به بارگاه حضرت امیرالمؤمنین (ع) پناه می‌بردند و از ایشان استعانت می‌جستند. شاگردشان آیت الله شیخ حسنعلی نجابت در این مورد می‌فرمود:

«آقای قاضی زمانی طالب مطلب خاصی بودند، اما آن چنان که می‌خواستند فتح باب بر ایشان حاصل نمی‌شد. از هر دری وارد می‌شدند، نتیجه نمی‌گرفتند، تا این که برای برآورده شدن آن خواسته، قصیدهٔ بلند و بسیار عالی در مدح امیرالمؤمنین (ع) انشا فرمودند و به تمام معنا در آن مطلب خاص که می‌خواستند، فتح باب رخ داد.»^۲

آیت الله طهرانی از علامه طباطبائی سؤال می‌کند: «راجع به حضرت قائم آل محمد حضرت حجه بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - و کیفیت ظهورش، از مرحوم قاضی - رحمه الله علیه - چیزی به خاطر دارید؟ علامه فرمودند: در روایت است که چون حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ظهور کنند، اول دعوت خود را از مکه آغاز می‌کنند. بدین طریق که بین «رکن» و «مقام» پشت به کعبه نموده و اعلان می‌فرمایند و از خواص آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند مرحوم استاد ما قاضی - رحمه الله علیه -

۱- صفحات من تاریخ الاعلام، ص ۲۶۴.

۲- اسوهٔ عارفان، ص ۴۸.

می فرمود که: در این حال حضرت به آنها مطلبی می گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرق و منتشر می گردند و چون همه آنها دارای طی الارض هستند، تمام عالم را تفحص می کنند و می فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه های اسرار الهی و صاحب الأمر نیست در این حال همه به مکه مراجعت می کنند و به آن حضرت تسلیم می شوند و بیعت می نمایند. مرحوم قاضی (ره) می فرمود: «من می دانم آن کلمه ای را که حضرت به آنها می فرماید و همه از دور آن حضرت متفرق می شوند چیست؟»^۱

مرحوم قاضی علاقه شدید خود را نسبت به مقام امامت و ولایت در اشعار متعدد فارسی و عربی نیز ابراز داشته است که نمونه هایی را به عنوان تبرک نقل می کنیم:

عید غدیر

شاد باش ای دل که شاد آمد غدیر	هم مخورانده، که آید دیردیر
روزهایت زوجه نوروز است عید	لیله القدر است شبها بی نظیر
گفتمش اینجا غدیر از جادوئیست	چشم خود سرمه نکردستی تو دیر
پس غدیرای جان در او اسرارهاست	نقطه او، عالم به گردش، مستدیر
مدح مداحان عالم، آن اوست	که فرو ماند در او عقل دبیر
روز فضل و فصل واصل روزهاست	شادی عشاق جان و دل اسیر
باز گو آخر چه بود ای جان دل؟	از چه از شادی نتانی گشت سیر؟
گفت از آن شادم که اللهم خداست	پس پیمبر احمد و حیدر وزیر
پیر بودم گشتم از یوسف جوان	کور بودم گشتم از نورش بصیر
پس به ملک فقرعین سلطنت	می زیم به از کیان و اردشیر
شخص ظلمانی به بویگری خوشست	هم عمر باشد وزیرش ناگذیر
این چنین بدبخت و حیز و تنگ چشم	چون نیفتد از غدیراندر زحیر؟

۱- مهر تابان؛ ص ۳۳۲.

شرح نهج و آن حکایت‌ها ببین
 با پیامبر یا که قرآن مجید
 جمله عالم‌های جاوید خدای
 خویش را «مسکین» رهاکن زین مقال
 خویش را می‌کن فدای خاندان
 بشنوی تا شرشر شرشر
 با علی کاری ندارند این نفیر
 پیش اینان خورده‌تر از یک نقیر
 حیف می‌دان یاد سگ در نزد شیر
 حَسْبُكَ الرَّحْمَنُ ذُو الْعَرْشِ الْكَبِيرِ
 مرحوم قاضی در شعر «مسکین» تخلص می‌کردند و این قصیده را بالبداهه سروده‌اند.^۱

قصیده غدیریّه

علامه سید علی آقا قاضی این قصیده را در سن ۷۳ سالگی در سال ۱۳۵۶ هـ ق سروده است:

خذ یا ولیّ غداً العید و الطرب
 قصیده ما تری شبهاً لها أبدا
 اهت وجوه الاولی ما الفضل عندهم
 و لیس هذا بأتی عالم علم
 فأنزل الله یوم الدوح آیته
 أظهر من البا لهذا الخلق نقطتها
 آياً بیاک أعنی واسمعی نزلت
 بلغ وإلّا فلم تبّلع رسالته
 فهیئت لرسول الله مرقبه
 و قام سیّد من فی الکنون یخطبهم
 فقال ما قال فی هذا و أسمعهم
 ألسّت أولی بکم منکم لأنفسکم
 قصیده هی لآء عدا کالشهب
 فی شعر قومی و إن أمعت فی الطلب
 إلّا تفاحردار اللّهو و اللّعب
 بل لاندراس رسوم العلم و الأدب
 منجاء خلق من الأوصاب و النصب
 ليعرفوها كما هم يعرفونک بی
 فلا تخیل لخير الخلق من عتب
 واللّه عاصمه من شرّ ذی النصب
 من الحجارة و الأحداج و القتب
 بخطبه هی حقاً أحسن الخطب
 وأی سمع تری للجاهل الوغب؟!
 قالوا: بلی، قال: هذا السیّد ابن أبی

۱- صفحات من تاریخ الاعلام، ص ۷۲.

بعدي و ليكموا ما فيكموا أحد
 من ذا يدانيه في عز يخص به
 نفس الرسول أبوا لسبطين بضعته ال
 دع يا وليّ فإن الأمر أظهر من
 أن قام «شين» إلى «سين» فبخبجه
 يقول هذا الذی قد كان يحذره
 أبی أبی لتراب قبل سجدته
 لكنّه قدسها نور السها أتري
 فكلّ نور من الدني ا و ظلمتها
 فانظر إذا طلعت شمس الضحی أيرى
 كمثلہ فی العلی والفضل والنسب
 فضلا من اللّٰه أعطاه بلا طلب
 بتول صنوله في الدين و الحسب
 شمس الظهيره لكن أعجب العجب
 و في الحشا النار بل فيه أبولهب
 يحبا علیّ علیهم مثل ذا اللقب
 أبأ تراب كذا أباه مثل ابی
 منه او النور مرهوب لدى القب
 قد بان بالنور لو يدرون بالرتب
 نور الكواكب في الأفاق والشهب^۱

دیدگاه مرحوم قاضی نسبت به جایگاه عرفان در زندگی فردی و اجتماعی :

از شیوه زندگانی آن بزرگوار چنین بر می آید که ایشان در همه مراحل زندگی به نوعی سیر و یلوک پایبند بوده‌اند، در زندگی شخصی و افت و خیزهای معمولی خود نیز اصول عملی عرفان را فراموش نمی‌کردند، و اکثر کسانی که از محضر ایشان چه به عنوان مرید و سالک و چه به عنوان طلبه و دانشجو فیض‌ها برده‌اند به الزام ایشان در رعایت مراحل سیر و سلوک اذعان کرده‌اند، که برای نمونه از کلام بزرگان شواهدی نقل می‌کنیم:

حضرت آیه الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی از قول آیه الله حاج شیخ محمد رضا آل یاسین نقل می‌کنند که: «مرحوم آقا میرزا علی قاضی مجالس متعددی به صورت طبقه طبقه بر اساس حال و مقام سالکین برپا نموده بود که می‌توان با نام‌های «مجلس عام»، «مجلس خاص»، «مجلس خاص الخاص» و «مجلس اهل الخاص» مشخص بود. وی نقل می‌کرد که روزی به یکی از مجالس خاص ایشان که به خواص معمولی از تلامذۀ وی تعلق داشت راه یافتم. وقتی از منزل ایشان بیرون آمدم همین را بگویم که عبا را روی سر و صورتم کشیدم و راه افتادم و مالک اشک‌های چشمانم نبودم و بی‌اختیار گریه می‌کردم، به هر کجا و به هر کس

۱- اسوه عارفان، ص ۱۴۴.

که نگاه می‌کردم بدم می‌آمد و در اثر انقطاع موقت که از عوالم دنیوی حاصل شده بود طاقت ماندن در دنیا و زندگی با مردمان از من سلب شده بود؛ صد حیف که بعدها نتوانستم در آن مجالس نورانی حاضر شوم»^۱.

آیه الله سعادت پرور می‌فرمود: «از مرحوم آقای قاضی پرسیدند: این چگونه است که سالک هر چه پیش می‌رود دوست دارد آثار و نتایج اعمالش را از مکاشفات و واردات قلبیه ببیند و آیا این در تیت و انگیزه و اخلاص سالک اثر سویی نمی‌گذارد؟»

مرحوم آقای قاضی در جواب فرموده بود: خداوند متعال به خاطر اینکه ما از سیر و سلوک منقطع نشویم و همیشه شور و حال انجام اعمال و افعال را داشته باشیم، ما را در این باره (طماع) آفریده است، مرحوم علامه طباطبایی در تبیین نظر استادشان می‌فرمود: چون این طمع و حرص درباره خودش می‌باشد اشکال و ایرادی ندارد»^۲.

آیه الله سید عبدالکریم کشمیری می‌فرمود: «آقای قاضی تمام مکاشفه بود و در اواخر عمرش، بسیار لطیف و رقیق شده بود و با دیدن آب به یاد امام حسین (ع) افتاده و می‌گریست.» (همان ص ۱۷۷)

استاد شیخ محمد تقی تحریری می‌فرمود: «مرحوم قاضی آن چنان تحت تربیت مدام استاد والدش حاج امامقلی نخجوانی و استاد اصلیش مرحوم حاج سید احمد کربلائی طهرانی قرار گرفت که در جوانی درها به رویش باز شده و بعد از وفات ایشان خود راه را ادامه می‌دهد و به حدی حالات معنوی ایشان در آن دوران زیاد بود که می‌فرمود: در اثر کثرت حالات و مکاشفات که پی در پی وارد می‌شوند نمی‌توانم آن‌ها را جمع کنم».

آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی وصی آن مروم می‌فرمود: آقای قاضی دستورات ذکر عجیب و بسیار متفاوتی از دیگران به من می‌داد؛ چنان که بسیاری از اوقات اربعین پشت اربعین و اربعین در اربعین به من می‌داد. ناقل این مطلب می‌فرمود: آقای قاضی با توجه به ظرفیت و مقتضای باطنی سالکان دستورالعمل می‌داد، نسبت به برخی افراد ذکر و اربعین بسیار و به برخی دیگر دستور تفکر و مراقبه خاص می‌داد.

۱- اسوه عارفان، ص ۱۶۹.

۲- همان، ص ۱۷۶.

فقر و اوج توکل

برای بهتر جا افتادن این مطلب، نوشته محققان کتاب اسوه عارفان را عیناً نقل می‌کنیم.

«خانه‌اش ساده و محقر است کلاس‌ها همان جا برگزار می‌شود! کف منزل خالی از هر فرشی است و تنها یک گلیم نایلونی خوش‌رنگ در آن انداخته شده که آن را هم عموی ایشان برای آقای قاضی فرستاده است و چون می‌دانسته که او از مناعت طبعی که دارد هدیه قبول نمی‌کند گفته است شما اگر حق الناس را قبول دارید من این را وقف بیرونی‌شما کردم!» شب‌ها به خاطر نبودن لامپ، خانواده در تاریکی به سر می‌بردند و گاهی آن قدر روزگار به سختی می‌گذرد که آقای قاضی هنگامی که یکی از شاگردانش سید حسن الهی به تبریز می‌رود به او می‌گوید: «رفتی، فلان کتاب مرا بگیر از فلان جا و بفروش و پولش را برای من بیاور!» تنگی معیشت و فقر در بعضی از مقاطع زندگی، آنچنان آقای قاضی و خانواده‌اش را تحت الشعاع قرار می‌دهد که بعضی از کتاب‌هایشان را می‌فروشند تا از پول آن امرار معاش کنند ولی هرگز راضی نمی‌شود از وجوهات شرعی استفاده کند. در حالی که هزار و یک توجیه برای استفاده داشتند و این‌ها همه شرایط زندگی است که این مرد روحانی دارد و با این همه شاگردانش وقتی می‌خواهند وی را توصیف کنند می‌گویند: «از لحاظ توکل احدی را مانند قاضی ندیدیم. آن چنان مانند کوه استوار بود که ابداً مسائل مختلف اجتماعی و زندگی خم به ابروی ایشان نمی‌آورد! آری او کوه است» مرحوم قاضی از نقطه نظر عمل آیتی عجیب بود. اهل نجف و بالأخص اهل علم از او داستان‌هایی دارند. در نهایت تهیدستی زندگی می‌نمود با عائله سنگین و چنان غرق توکل و تسلیم و تفویض و توحید بود که این عائله به قدر ذره‌ای او را از مسیر خارج نمی‌کرد. شاگردش علامه طباطبائی می‌گوید: «زمانی که از شدت فقر در مضیقه بودم رفتم تا از ایشان پولی قرض کنم تا بعد، از ایران برایم پول بفرستند، اما وقتی آن جا رسیدم، دیدم یکی از پسرانش هم آمده و از او برای قابله پول می‌خواهد و او جیب‌های خالی‌اش را نشان می‌دهد و می‌گوید ندارم و با این همه احوال، او یک ذره از آن توکل و تسلیم و تفویض و توحید خودش خارج نمی‌شد. و چیزی نمی‌توانست او را از مسیر منحرف کند. این حال آرامش وطمأنینه ایشان برای ما شگفت‌انگیز بود!» جناب حاج احمد انصاری فرزند آیت الله میرزا جواد آقا انصاری رحمه الله نقل می‌کردند که جناب آیت الله سید عباس قوچانی (ره) برای اینجانب نقل کرد که مرحوم علی آقا قاضی معمولاً در حال تردد بین

نجف و کوفه بودند و من مطمئن بودم که ایشان پولی در بساط ندارد و برایم همیشه جای سؤال بود که مخارج این رفت و آمد بین نجف و کوفه چگونه تأمین می‌شود تا اینکه یک روز که ایشان عزم کوفه را داشتند از خانه خارج شدند و من مخفیانه پشت سر ایشان راه افتادم عادت ایشان این بود که هنگام حرکت در بیرون، عبایش را به سر می‌انداختند و اصلاً هم به پشت سر نگاه نمی‌کردند علی آقا قاضی از میان بازار عبور کرد تا به ترمینال رسید و مستقیم رفت که سوار ماشین شود، ناگهان دیدم درست هنگامی که مرحوم قاضی پایش را روی پله ماشین گذاشت، سیدی به سرعت آمد و مقداری پول به ایشان داد. علی آقا قاضی نگاهی به پشت سرش کرد و لبخندی زد و به من فهماند که اگر انسان صبر کند و توکل نماید، خداوند اینگونه می‌رساند. با این همه فقر، ایشان بسیار کریم النفس است آیت الله نجابت می‌گوید «پول اگر دستش برسد مثل کیوتر بال دار می‌رود. حمام که می‌رود به جای دو یا چهار فلس، ۱۵۰ فلس به حمامی می‌بخشد که ۱۰۰ فلس آن خرج دو خانواده می‌شود» خانه‌اش را که می‌خرند زیر آن طلا پیدا می‌کنند و وقتی برایش می‌آورند می‌گوید: ببرید برای خودتان! چون من خانه را فروخته‌ام. فقیر هم که در خانه می‌آید سهم غذای خودش را می‌دهد و از سهم غذای دیگران هم نمی‌خورد و می‌گوید. «من سهم خودم را دادم رفت.» در نهایت فقر و سختی و عسرت زندگی می‌کند ولی به خود اجازه نمی‌دهد که از وجوهات شرعی استفاده کند و هنگامی که شخصی از سهمی که دست او بوده برای آقای قاضی می‌آورد و می‌گوید از سهم خود من بردارید قبول نمی‌کند و می‌گوید اینها را برای آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی ببرید. می‌گوید: «وجوهات به آن کسی می‌رسد که بتواند رد مظالم استفاده کند. یعنی در نهایت فقر و سختی» در نهایت فقر و سختی، نان خشک در آب می‌زند و می‌خورد و آن قدر مناعت طبع دارد که به دیگرانی که می‌خواهند برایش خانه بزرگ بخرند اجازه این کار را نمی‌دهد و به راستی همین کف نفس‌هاست که از او «قاضی» می‌سازد. و او باید توحید را با فقر تجربه کند خودش ایشان می‌فرمایند. «برزخ من در دنیا فقر است و دیگر در برزخ مشکلی ندارم.»

مرحوم قاضی (ره) می‌گوید:

«این فقر من از همان شوخی است که روزی در بازار با آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی کردم و به او گفتم آینده مرجعیت تامّ از آن شماست. در آن موقع ما را فراموش مکن و هنوز که هنوز است دارم کتک همان حرف را می‌خورم»

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نیز با وجود این که سخاوتمند و زبانش زبانش است می‌گوید. «هر

وقت می‌آیم به ایشان چیزی بدهم یاد می‌رود! و بالاخره شاگردش به ایشان می‌گوید آقا شما و این عائله سنگین... و جواب می‌شوند. «وقتی چیزی ندارم احساس نیاز بیشتری به خدا می‌کنم و التفاتم به خدا بیشتر است و خدا هم به من توجه بیشتری دارد.» این فقر، این نیستی، این احتیاج و نیاز مداوم برای او توحید به ارمغان می‌آورد و از او شخصیت متواضعی می‌سازد که تا آخر سخنش همین است: «من هیچی ندارم» و به عبارت دیگر یعنی من هر چه دارم از اوست. به علامه هم با آن وضعیت فقر و خانه اجاره‌ای می‌گوید. «تو با این همه تجمل به جایی نمی‌رسی.» او معنای این کلام سید الشهداء علیه السلام را خوب درک می‌کند که:

«إلهی أنا الفقیر فی غنای فکیف لا أکون فقیراً فی فقری! ای خدای من! در وقت غنا و ثروت فقیرم و به تو محتاجم چه برسد به هنگام فقر و بینوایی.»

«مرحوم آیت الله شیخ علی محمد بروجردی از تلامذه آقای قاضی، فرمود که یک وقت بنده در نجف اشرف در منزل نشسته بودم، حال عجیبی رخ داد، طوری شد که کأنه یک نفر مانع نشستن من می‌شد و هر چه به اطراف نظر می‌کنم هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌بینم، خلاصه دیدم اصلاً توان نشستن ندارم، اهل منزل هم از حال من متعجب شدند، من هیچ نگفتم، خلاصه دیدم اصلاً نمی‌توانم در منزل بنشینم، یک کیسه پول داشتم برداشته به زودی از منزل بیرون آوردم و مثل اینکه کسی مرا از پشت حرکت دهد در یک مسیری ناخواسته به راه افتادم، مسافتی که رفتم به مرحوم آقای قاضی رسیدم که کنار کوچه ایستاده‌اند، فوری به طرف ایشان رفته و ایشان هم لطف فرمودند. بعد آقای قاضی فرمودند. «بنده می‌خواستم مقداری میوه و خوراک تهیه کنم اما دیدم پول ندارم همین جا ایستادم که خدا فرجی فرماید.» فوراً مقداری پول در آورده و به ایشان تقدیم کردم، آقای قاضی هم به اندازه حاجت برداشته و بقیه را به من مسترد داشت و سپس خداحافظی کرده و جدا شدیم. مرحوم آقای شیخ علی محمد بروجردی فرمود: من تا همان زمان که پول را به آقای قاضی بدهم، همان حالت عجیب اضطراب را داشتم، اما به محض اینکه پول را به ایشان دادم بحال برگشت و در عوض، حال شعف و انبساط روحی زیادی به من دست داد.»^۱

با این حال از رسیدگی به محرومین غافل نبود، علامه طباطبایی می‌فرماید: یکی از رفقای نجفی ما - که فعلاً از اعلام نجف است - برای من گفت: «من یک روز به به دکان سبزی

۱- اسوه عارفان، ص ۲۷.

فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول سوا کردن کاهو است، ولی به عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنهایی را که دارای برگهای خشن و بزرگ هستند، بر می‌دارد. من کاملاً متوجه بودم، تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد. مرحوم قاضی آن را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود، به دنبالش رفتم و عرض کردم: آقا! چرا کاهوهای پلاسیده را خریدی؟ آقا فرمود: من این مرد فروشنده را می‌شناسم، فرد بی‌بضاعت و فقیری است، من گاه گاهی به او مساعدت می‌کنم، و نمی‌خواهم چیزی به او بلاعوض داده باشم، تا اولاً آن عزت و شرف و آبرو از بین برود، و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند مجانی گرفتن، و در کسب هم ضعیف نشود. و برای ما فرقی ندارد کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها. و من می‌دانستم که این‌ها بالاخره خریداری ندارد، و ظهر که دکان خود را می‌بندد، به بیرون خواهد ریخت؛ لذا برای عدم تضرر او مبادرت به خریدن کردم.^۱

تفکر و مکاشفه

مرحوم قاضی که از تجملات دنیا وارسته بودند، در نجف اشرف به وادی السلام می‌رفتند و ساعت‌های طولانی به تفکر و مکاشفه می‌پرداختند تا هرچه بهتر بتوانند دل از دنیا کنده و به مشاهده جمال ازلی نائل گردند. مرحوم محمد تقی آملی - از شاگردان آن بزرگوار - می‌فرماید: «من مدت‌ها می‌دیدم که مرحوم قاضی در وادی السلام می‌نشیند، با خود می‌گفتم: «انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای روح مردگان را شاد کند، کارهای لازم تر هم هست که باید به آنها پرداخت!» این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد. مدت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می‌رفتم، تا آن که از نجف اشرف بر مراجعت به ایران عازم شدم و لیکن در مصلحت بودن این سفر، تردید داشتم. این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم؛ در آن اتاقی که بودم، در تاقچه پایین پای من کتاب بود؛ کتاب‌های علمی و دینی. در وقت خواب طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد، با خود گفتم: برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم یا لزومی ندارد، چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، و این، هتک حرمت کتاب نیست. بالاخره بنا بر آن

۱- مهر تابان، ص ۳۱.

گذاشتم که هتک نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد، مرحوم قاضی رفته و سلام کردم، فرمود: علیکم‌السلام! صلاح نیست شما به ایران بروید. و پا دراز کردن به سوی کتاب‌ها هم هتک احترام است. بی‌اختیار هول زده گفتم: «آقا! شما از کجا فهمیده‌اید؟» فرمود: «از وادی السلام فهمیده‌ام.»^۱ استاد شیخ محمد تقی تحریری در این مورد می‌گوید. مرحوم آقای قاضی چندی از دوران جوانی خود را در نزد استاد والدش، حاج امامقلی نخجوانی به سر برد و استفاده نمود و در حدود چهل سالگی در نجف اشرف با استاد اصلی‌اش مرحوم حاج سید احمد کربلانی طهرانی معروف به «واحد‌العین» آشنا شده و تحت تربیت ایشان قرار می‌گیرد و طولی نمی‌کشد که استادش وفات می‌نماید و از آن موقع به بعد، درها به روی ایشان باز شده و خود راه را تا آخر ادامه می‌دهد و به حدی حالات معنوی ایشان در آن دوران زیاد بود که می‌فرمود:

«در اثر کثرت حالات و مکاشفات که پی‌در‌پی وارد می‌شوند، نمی‌توانم آنها را جمع کنم!» ولی هر چه در این بحر بیشتر غرقه می‌شود سکوتش بیشتر و حیرتش افزون‌تر می‌گردد و دیگر از آنچه می‌بیند و می‌شنود و می‌چشد دم بر نمی‌آورد. آن گونه که از نزدیک‌ترین شاگردانشان نقل است که آقای قاضی هرگز از عوالمشان برای ما نمی‌گفتند و گاهی هم که می‌خواستند مطلبی را نقل کنند می‌فرمودند: «در خواب دیدم» او ساعت‌ها به تفکر و تدبّر در قبرستان وادی‌السلام بسر می‌برد و می‌فرمود: «من با ارواح مردگان مأنوس‌ترم تا زندگان» و این چنین در حلقه ارواح مؤمنین در گردش بود و حقایق و معارفی را از آنها اخذ می‌کرد. از آیت‌الله بهجت در مورد ایشان می‌پرسند ایشان گریه می‌کند و می‌گوید: «چه کنم که قلمی آن قدر قدرتمند نیست که بتواند هر چه را در مورد قاضی بوده بنویسد، آقای قاضی کرامات و مقامات بالایی داشتند و این جریان را بسیاری از آنان نقل می‌کنند که یک شب آمدیم صحن، دیدیم که آقای قاضی به نماز جماعت مشغولند و از سرشان نوری بالا می‌رود که تمام صحن را روشن کرده است. ما خوشحال شدیم که ایشان بالاخره قبول کردند که نماز جماعت اقامه کنند بعد از نماز خدمتشان رفتیم و گفتیم آقا الحمدلله، آقا خندیدند و هیچی نگفتند و بعدها با رفقا آمدیم منزل آقای قاضی، دیدیم که ایشان در همان منزلشان بوده‌اند و مشغول اقامه نماز»

۱- معاد شناسی، حسینی تهرانی، جلد ۲، ص ۲۹۶.

بصیرت باطنی

پول‌های شبهه ناک

آیت الله محمد علی گرامی نقل می‌کند «از مرحوم آیت الله محسنی ملایری شنیدم که نقل می‌کرد یک بار به همراه عده‌ای از خوانین و افراد متنفذ به نجف مشرف شدیم و در یکی از ایام به محضر آیت الله الحق و العرفان میرزا علی آقا قاضی رفتیم همگی قبلاً پول جمع کرده و روی هم گذاشته بودیم که تقدیم ایشان نماییم. پس از شرفیابی و تعارفات و احوال‌پرسی، آن پول را خدمتشان تقدیم کردیم. با اینکه آن پول مخلوط بود ولی ایشان دقیقاً پول مرا جدا کرد و آن را برداشت و بقیه پول‌ها را به خاطر شبهه ناک بودن آن به صاحبانش برگرداند و قبول نفرمود!»

غصب منزل آقای حداد

منزل شخصی آقا سید هاشم حداد متعلق به عیالشان بود که ابوالزوجه (پدر زن) ایشان به نام حسین ابوعمسه به دخترش هبه کرده و به جهت آن که به سادات و بالاصح به این دامادش سید هاشم خیلی علاقمند بوده و آقا سید هاشم دارای فرزندان بسیار و عائله سنگین بودند گفته بود: این خانه برای این بچه سیدها باشد و وصیت کتبی هم نوشته بود پس از فوت او شوهر خواهر زن ایشان، با آن که شخص متمکن و ثروتمندی بود انکار وصیت کرد و به حکومت مراجعه نمود، از طرف حکومت آمدند و میان خانه دیوار کشیدند و آقای قاضی از قبل این موضوع را به آقای حداد خبر داده بودند.

مرجعیت آینده

مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در مجالس روضه هفتگی آقای قاضی شرکت می‌کرد ولی در آن عصر هنوز معروف نشده و به عنوان مرجع مطرح نبودند یک وقتی آقای قاضی در عالم خواب یا مکاشفه می‌بیند که بعد از اسم مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی نام آقا سید ابوالحسن اصفهانی نوشته شده است و بعداً این مطلب را به ایشان می‌گوید. آقای اصفهانی بعد از وفات مراجع عصر، به مرجعیت می‌رسد و همچون سید محمد کاظم یزدی مرجعیت‌اش گسترده و تام می‌گردد.

**این فرزند زنده می‌ماند!**

افرادی که قاضی تبریزی معاشرت داشته و زیر دست او پرورش یافته‌اند، او را اعجوبه زمان که دارای کشف و کرامات فراوانی بود، توصیف می‌کنند و خود مرحوم استاد فقید [علامه طباطبائی] که در اخلاق و سلوک دست پرورده او است، قضایای بس شگفت‌آوری از او نقل می‌کرد. حضرت استاد، روزی از کرامات استاد خود مرحوم قاضی سخن می‌گفت در ضمن مطالبی، این داستان را یادآور شد: «من و همسر از خویشاوندان نزدیک مرحوم حاج میرزا علی‌آقای قاضی بودیم، او در نجف برای صله رحم و تفقد از حال ما، به منزل ما می‌آمد. ما کاراً صاحب فرزند شده بودیم ولی همگی در همان دوران کودکی فوت کرده بودند. روزی مرحوم قاضی به منزل ما آمد، در حالی که همسر حامله بود و من از وضع او آگاه نبودم؛ موقع خداحافظی، به همسر گفت: «دختر عمو! این بار این فرزند تو می‌ماند و او پسر است و آسیبی به او نمی‌رسد و نام او «عبدالباقی» است!» من از سخن مرحوم قاضی خوشحال شدم و خدا به ما پسری لطف کرد و بر خلاف کودکان قبلی، باقی ماند و آسیبی به او نرسید و نام او را عبد الباقی گذاردیم.»^۱

ترس!

آقا سید حسن مصطفوی تبریزی می‌فرمود: «یک زمانی به نجف مشرف شدم تا آقای قاضی را زیارت کنم و از محضرش استفاده ببرم ولی بر اثر بدگویی برخی طلاب جاهل می‌ترسیدم به محضر آقای قاضی بروم، یک روز در کنار درب بزرگ بازار حرم نشسته بودم و کسانی را که از درب قبله و سلطانی به حرم رفت و آمد می‌کردند می‌دیدم، یک لحظه در فکر فرو رفتم که اصلاً "من برای چه به نجف آمده‌ام، من برای ملاقات با آقای قاضی به اینجا آمده‌ام ولی می‌ترسم، در همین اوان که نشسته بودم و در این فکر بودم دیدم یک سید بزرگواری از حرم مطهر بیرون آمد و دور تا دور بدنش را نوری احاطه کرده بود، چنانکه از شش جهت اندامش نوری ساطع بود، من شیفته این آقا شدم، دیدم به طرف درب سلطانی حرم رفت و نزد قبر ملا فتحعلی سلطان آبادی نشست، در این لحظه دیدم آن سید نورانی به کسی چیزی گفت و او نزد من آمد و گفت: آن سید می‌فرماید: «ای کسی که اسمت حسن است، سریرهات حسن است،

۱- سیمای فرزندگان، ص ۸۰.



شکلت حسن است، شغلت حسن است، چرا می ترسی؟ پیش بیا، پیش ما بیا و نترس» و ما این چنین به محضر آقای قاضی مشرف شدیم.^۱

ابن عربی از دیدگاه مرحوم قاضی :

حاج سید هاشم حداد می فرمودند: مرحوم آقای قاضی به محیی الدین عربی و کتاب «فتوحات مکیه» بسیار توجه داشتند و می فرمودند: محیی الدین از کاملین است و در فتوحات او شواهد و ادله فراوان است که او شیعه بوده است و مطالبی که مناقض با اصول مسلمة اهل سنت باشد بسیار است مرحوم قاضی ایضاً یک دوره از فتوحات را به زبان ترکی داشتند که بعضاً آن را هم ملاحظه و مطالعه می نمودند آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی می فرمودند: من هر روز قبل از ظهرها به مدت دو ساعت به محضر مرحوم قاضی می رفتم و این ساعتی بود که جمیع شیفتگان و شاگردان ایشان به حضورشان شرفیاب می شدند. و در این سنوات اخیر، من برای ایشان کتاب فتوحات را می خواندم و ایشان استماع می نمودند و احیاناً اگر مردی غریب وارد می شد، من از ادامه قرائت آن خود داری می کردم و مرحوم قاضی از مطالب دیگر سخن به میان می آوردند.^۲

آثار قاضی

«مرحوم قاضی بخشی از قرآن را تفسیر نموده و تالیفاتی نیز در فقه و اصول داشته که اکثر آن‌ها از بین رفته است و آنچه باقی مانده، تعلیقه‌ای بر کتاب ارشاد مفید است. وی این کتاب را در ۲۱ سالگی تصحیح کرده و در ۱۷ ربیع المولود ۱۳۰۸ آماده چاپ شده است. استاد در این تعلیقه، شرح حال شیخ مفید را نگاشته است.

از دیگر آثار بر جای مانده وی، اشعاری است که به مناسبت‌های مختلف سروده است مثل غدیریه، شعر در مدح وادی السلام، و شعری در مورد نجف اشرف.

نامه‌ها و دستورالعمل‌های عرفانی نیز از دیگر آثار استاد است که مرحوم قاضی به سید حسن الهی (برادر علامه طباطبایی)، شیخ ابراهیم و ... نوشته است.^۳

۱- به نقل از اینترنت زندگی نامه قاضی.

۲- روح مجرد، ص ۳۴۲.

۳- گلشن ابرار، جلد ۴، ص ۳۹۲.

وصیت نامه قاضی

مرحوم قاضی در وصیت نامه خودشان به دو فصل اشاره نموده؛ که یک فصل آن در امور دنیا و دیگری در امور آخرت است. قسمتی از وصیت نامه را به عنوان تبرک می‌آوریم:

«و فصل دوم در امور آخرت و عمده آن‌ها، توحید است. خدای تعالی می‌فرماید: «ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء»^۱؛ همانا خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد و جز آن را برای هر که بخواهد می‌بخشد.» و این مطلب حقیقتش به سهولت به دست نمی‌آید و از اولادهای بنده کسی را تا حال مستعد تعلیم آن ندیده‌ام.

اما وصیت‌های دیگر، عمده آن‌ها نماز است، نماز را بازاری نکنید؛ اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع! اگر نماز را تحفیظ کردید، همه چیزتان محفوظ می‌ماند، و تسبیح صدیقه کبری (ع) و آیت الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود.

و در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهداء مسامحه ننمایید. و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیر هما به جا بیاورید، هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی‌شود. و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرم ترک نشود.

دیگر آن که، این حرف‌ها آهن سرد کوبیدن است، ولی بنده لازم است بگویم؛ اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن، ترک خدعه و حلیه، تقدم در سلام، و نیکویی کردن با هر برّ و فاجر، مگر در جایی که خدا نهی کرده این‌ها را که عرض کردم و امثال این‌ها را مواظبت نمایید! الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی‌باشد^۲

اواخر عمر شریفش می‌فرمود: «در سینه‌ام آتش است! این آتش ساکت نمی‌شود». دائم آب می‌خورد و این بیت از مثنوی مولوی را با خود تکرار می‌کرد:

گفت من مستقی‌ام آبم کُشد گرچه می‌دانم که هم آبم کُشد

۱- سوره نساء، آیه ۴۸.

۲- دریای عرفان، ص ۱۱۸.

آیت الله نجابت در مورد عطش ایشان می‌فرماید: «حرارت عشق قلبش را می‌سوزاند و اوست و قالبی یخ همیشه در کنارش، زمستان و تابستان فرق نمی‌کند، پولی هم در بساط ندارد که بخواهد هندوانه بخرد و بخورد، اما یخ ارزان قیمت است»^۱

از آیت الله سید ابوالقاسم خویی نقل است که فرمود: در ایام وفات استاد اخلاق، آقا میرزا علی قاضی تناثر نجوم رخ داد و این به جهت رفعت مقام آن مرحوم بود. من که خودم این واقعه شگفت‌انگیز را با چشمان خودم دیدم، نمی‌توانم انکار کنم. وقتی از آیت الله بهجت در مورد آیت الله سید علی قاضی پرسیدند، گریست و فرمود: «چه کنم که قلمی آن قدر قدرتمند نیست که بتواند هر چه را در مورد قاضی بنویسد»^۲

«در ربیع الاول ۱۳۶۶ قمری روزهای واپسین عارف مجاهد و عالم عامل مرحوم قاضی سپری شد و پس از سال‌ها تلاش و مجاهدت با نفس و کسب مقامات عالی عرفان، روح بزرگش در جوار حق تعالی آرمید و پیکر مطهرش توسط آقا سید محمد تقی طالقانی غسل داده شد و پس از طواف بر اطراف ضریح امیرالمومنین (ع) در قبرستان وادی السلام، نجف اشرف کنار اجدادش به خاک سپرده شد»^۳

«روحش شاد و راهش پر رهرو باد»

۱- به نقل از اینترنت، سایت زندگی نامه قاضی.

۲- به نقل از اینترنت، سایت سید ذاکر.

۳- گلشن ابرار، جلد ۴، ص ۳۹۲.

منابع و مأخذ:

- ۱- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، مهر تابان، قم، انتشارات باقر العلوم، ۱۴۱۷ قمری.
- ۲- _____، _____، معاد شناسی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۱۶ شمسی.
- ۳- _____، _____، روح مجرد، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۸ قمری.
- ۴- حسن زاده، صادق، طبیب دل‌ها، قم انتشارات آل علی، ۱۳۸۲.
- ۵- جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، زیر نظر پژوهشکده علمی - کاربردی باقر العلوم، قم، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۶- دستغیب، سید علی اصغر، دعا و توسل، قم، انتشارات باقر العلوم، ۱۳۱۷ شمسی.
- ۷- طیار مراغی محمود و حسن زاده صادق، اسوه عارفان، قم، انتشارات آل علی، ۱۳۸۰.
- ۸- عقیقی بخشایشی، مفاخر آذربایجان، جلد دوم، تبریز، نشر آذربایجان، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۹- گلی زواره غلامرضا، جرعه‌های جانبخش، قم، انتشارات حضور، چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۱۰- مختاری رضا، سیمای فرزندگان، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵.
- ۱۱- مدرّس گیلانی، مرتضی، تاریخ حکما و عرفا، به انتخاب منوچهر صمدی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه، ۱۳۸۴.
- ۱۲- معلّم حبیب آبادی، میرزا محمد علی، مکارم الآثار، تهران، چاپ خانه نشاط، ۱۳۶۲.
- ۱۳- مهدی، محمد ابن مرتضای انصاری، رساله سیر و سلوک، با مقدمه حسینی تهرانی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۳۱۸.
- ۱۴- هاشمیان هادی، دریای عرفان، قم، موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
- ۱۵- اینترنت، سایت سید محمد جواد ذاکر طباطبایی، برگ سبز.
- ۱۶- اینترنت، سایت زندگینامه آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی.